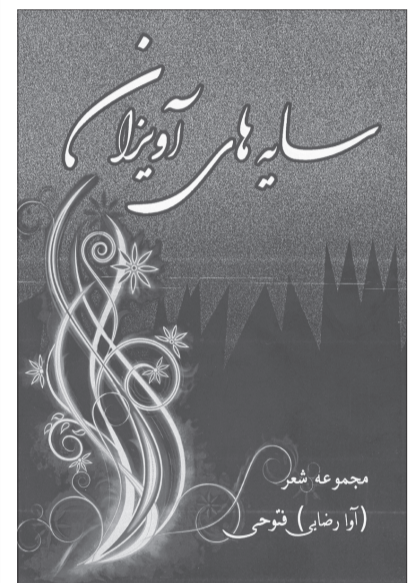
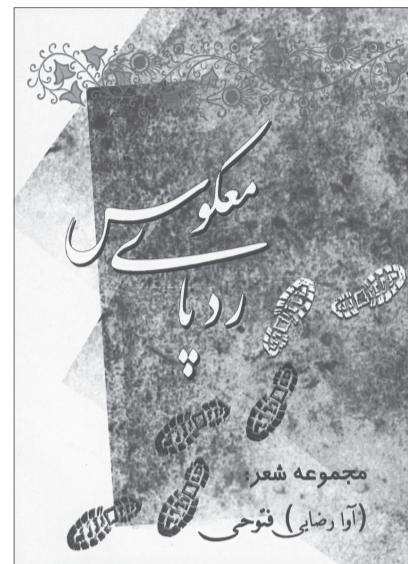


# نقدی بر کتاب «رد پای معکوس» و «سایه های آویزان» دو مجموعه ی شعر آوارضایی (فتوحی)

قسمت دوم  
و پایانی

استاد عبدالعلی دست غیب

شاعر هر دو دفتر از بسیاری جهات زیر نفوذ طرز بیان و امپرسیونیتهای شاعرانه فروغ فرخ زاد و منصور برمکی است. (و این یکی در برخی موارد کاربرد افعال لازم، متعدی در شعر برمکی را به یاد می آورد) تاثیر تعابیر فروغ البته زیاد تر و نمایان تر است:



پرنده فروغ بود که گریخت (همان، ۳۶) و گاه کار راوی به نقل قول صریح می کشد: تا بشکافد بوستم از حس باروری (همان، ۱۱) یا: می خواند آوای هستی را از پشت پلک نگاه زنی

که گفت: تنها صداست که می ماند (همان ف ۳۷) در واقع برخی از قطعه ها از جمله قطعه (۳۲) کتاب رد پای... (توهمی عصبان کرد... تندیس عاطفه در میادین شهر حراج خواهد شد... رباط های بی هویت...)

نسخه بر داری تولدی دیگر از فروغ فرخ زاد است بی آنکه از وصف حالات بیرون آمده باشد. راوی اساسا به وضعیت آمده و اشیا نپرداخته و در مرحله وصف آنها متوقف شده است. اشعار هر دو دفتر البته زنانه است. اما چون سراینده بیان حالات می کند، تاثیر بیشتر اشعار او موقتی و اختصاصی است. شعر و قصه مؤثر و عمومی، شعری است که هر دو سوبه

انتزاعی و واقعی و ملموس را داشته باشد، تعبیر حسی به خواننده شعر کمک می کند در مثل چراغی داشته باشد در سلوک در تاریکی های نامحسوس و نادیدنی برای دیدن رد پایها در جاده ای متروک و در مقام راهنمایی برای پی بردن به عواملی که گرچه با ما بیگانه نیست اما در نظر نخست دور از دست و پا آشنا می نمایاند اما در واقع از تجربه ای که ممکن است هر یک از ما در لحظه

هایی از زندگانی داشته باشیم خبر می دهد. امیلی دیکسون شاعره آمریکایی در پاسخ ناشر آثارش که از وی عکس اش را نیز خواسته بود- نوشت آیا بدون عکس هم قبول دارید؟ باید بگویم که من مانند پرنده الیکاتی کوچکم با موهای سرخ و وزوزی، درست مانند تیغ های درخت بلوط (امیلی دیکسون، ترجمه سعید سعید پور، ۱۲، تهران ۱۳۷۹) این شاعر دردمند که بسیار مضطرب و تنها بود بطور مستقیم از خود حرف نمی زند، از رنج های خود فاصله می گیرد و آنها را بصورت واقعی ملموس و گوشه مند می بیند. کلام او ساختاری دو گانه دارد هم از لحاظ فرم و هم از سوبه معنا، در شعر

او صوت و لحن و معنا با یکدیگر عجین شده و با تکیه بر این عوامل (تساوی معنا و صوت) و شیئی شدگی انتزاعی، گویی موضوع هایی را که عرضه می دارد، در دانستگی اش می درخشد. به این فراز شعر او نگاه کنید:

اگر قرار بود پاییز بیایی تابستان را کنار می زدم با نیم لبخندی و تکان دستی همچون کد بانویی که مگس را (همان ۱۷۰)



تابستان را با تکان دستی کنار زدن، استعاره ای شگفت آور، تازه و دور از دانستگی است، زود به ادراک خواننده شعر نسبی آید اما دیکسون با تشبیه آشنا و نزدیک، استعاره غامض یاد شده را ملموس می کند.

اتفاقا آوارضایی به ویژه در دفتر سایه های آویزان که حاوی اشعار فشرده تر و پخته تری است همین گونه عمل می کند، به ویژه در این شعر که از جمله اشعار خوب و مؤثر است:

زنی پرتاب می شود / بر پشانی ماه / میگرد ماه / لبانش را (همان ۳۴) عناصر ساده و غامض سازنده هر دو دفتر شعر: کوه، آب، دریا موج،

ستاره ماه، پرنده، باران، دریاچه، کوبر، بیابان، آینه، چراغ، نور، تشعشع، دلنگی، رسوب کردن، بهشت، مرگ، آوار، زخم، سایه ها، سیب کال، غفلت، پرتاب شدن، گم شدن، دردنهان، سقوط، زاده شدن زخمه- هستی، لوح سرنوشت، صدای پا و..... هر یک نشان دهنده حالاتی است از ریزش و رویش، مردن و زاده شدن، فرود آمدن و بالا رفتن،..... یعنی درگیر دو حالت متضاد بودن که زیرترین لایه های متن را تشکیل می دهد و در واقع تدابیر سراینده تفصیل دادن این زیر لایه است.

اما شکل بندی ایده ها و عاطفه ها در همه جا از این هنجار پیروی نمی کند. تعبیر گاهی در الفاظ معمولی ریخته می شود که نوشتن همانند های آن کاری ندارد.

چشم هایم از حذقه نهی می شود (رد پای ۸۱) و گاه به صورت چپش کلمه که در صفحه جدول درمی آید دیشب / من بودم و همه سکوت / وسایه ای / که آهسته از شاخه می چکید / خنجر سترگ / قلبی آویزان بر دیوار / ونگاهی که / تنهائی ام / را / بدرقه می کرد. تاثیر روایی و شاعران شعر حجم در برخی از قطعه های سراینده محسوس است و در نتیجه شعر از حالت رمانتیک و شور مندانه بیرون می آید و مشابه می شود با جدول کلمات متقاطع و عقلانی کردن و محاسبه ای کردن ارقام و اعداد واره حالات:

ریاضیات بهم ریخته اعداد را می آفریند اعداد بی حساب از هندسه های بی شکل نمایا نند و ما

چه ساده از برهنگی خویش شرمسار می شویم (همان ۶۴) اشعار هر دو دفتر از انتقاد اجتماعی و چالش با زن ستیزان یا وصف تیرگی های محیط و عوامل بوجود آورنده آن نهی نیست و البته در دفتر سایه های آویزان بیشتر و بنیادی تر است. اینها از تیره عنکبوتی هستند که بر خاطره ها تار بسته اند، سایه صدا را به سکوت قصاص می کنند و حتی خیابانها را پشت چراغ قرمز به جرمه دادن او می دارند.

اما سراینده در بیشترین موارد آوای محزون و درد مندانه قرون زنانه را باز تاب می دهد و آشکار و نهان از وضع و حال و رنج و درد اشتیاق زنها حرف می زند. شوریدگی او فراوان، شدید، و مسری است و جای تأمل دارد:

چشمان خیره ات / آب می کند / پیشانیم را / تا جاری شوم (سایه ها ۲۸) تعبیری از این قسم زنانه است. سراینده آنها را از فرهنگ کلاس مرد سالارانه به وام نگرفته است.

می گویند لطف، ظرافت، شیفتگی در زن شدیدتر است و تأمل و خرد ورزی در مرد بیشتر است. اگر این نظر درست باشد پس شدت و هیجان عشق در زن کمتر از مرد است ولی پهنای میدان آن بیشتر است و همه گوشه ها و زوایای زندگانی او را در بر می گیرد.

تغزل های سراینده غالباً از همین ویژگی بر خوردند است گرچه در بیشترین موارد درد مندانه و محزون است و نشان می دهد فاصله بین دلدار و دلپاخته نه نپیمودی یا دست کم بسیار دشوار است.

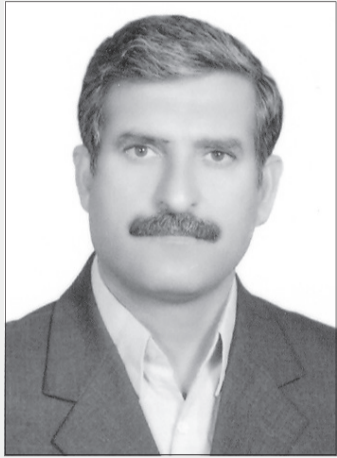
روبهیم رفته در بیان حالات دلدادگی محتاط است، واژه های ممنوع را بکار نمی برد بیشتر به مجاز و کنایه متوسل می شود اما این همه چون اصالت دارد، در دانستگی مخاطب نیاز تاب مساعدی بر می انگیزد.

گوئی به زبان پرده پوشانه ای می گوید من اگر عاشق نباشم و یا دوست داشته باشم «هیچ ام» یا طفیل لفظه ای سبز از با او بودن.

می بینیم که در این گونه موارد حدیث کهنسال عشق باز به پیش نما آمده است با همان فاصله و ابعاد عاشق و کس و هجرانی ادب کلاسیک پارسی در جامه ای نو، و طبع این سروده های مجزون شرقی خبر می دهد که گمان نمی رود به این زودی التیام یابد (درد عاشق نشود به، به مداوای حکیم) خوب این هم خالی از لطف نیست. وجهی از وجوه عشق است و اساساً چرا دور برویم مگر نه این است که عشق و زیبایی و غم به هم پیوسته اند؟ (حافظ هم دولت غم را به دعا می خواست) مگر عشق بی دردسر و خانه خراب کن هم وجود دارد؟ شاید هم وجود داشته باشد. در هر دو دفتر شعر سراینده، البته آثار کمرنگی از این قسم دیده می شود اما غالباً اشعار او نشان از اندوه دوری و رنج حاصل از آن دارد که می تواند به خوبی ز یادینده آن وحشت تنهائی دیرینه سالی باشد که از دیرباز تا کنون ما را به خود مشغول داشته و در واقع هم جان ستان بوده و هم جان بخش. و این حرف و حدیث هنوز نیز ادامه دارد.

## بهاران

♦ دکتر لطفعلی کریمی



فصل بهاران، فصل شورانگیز  
لاله گل افشان، گل شرار انگیز  
شانه بسر شب تا سحر نالان  
رود از نشاط موجها لبریز.

بلبل ز عشق روی گل سرمست  
گل عطر ریزان از فراز و پست  
دامن کشان، دامن کشان تا اوج  
می بارد ابر تیره ی یکدست.

خورشید نورافشان تر از پیشین  
خاک از صفای سبزه ها رنگین  
دریای ناآرام و سحر آمیز  
سر را به ساحل می زند سنگین.

بشکسته جام خالی اندوه  
خیمه زده شادی سر هر کوه  
تجوای برف و باد نروزی  
الهام بخش شاعر نستوه.

خواب بنفشه روی سنگ راه  
آرام و شیرین زیر نور ماه  
مرغی غنوده لای گل هایش  
فریاد شادی می کشد که گاه.

آتش سراسر شعله اش گلرنگ  
رقصنده در باد: آب و خاک و سنگ  
مه با فروغ سبز و رؤیایش  
مسحور نور شاد شب آهنگ

بوی گل نارنج و عطر جای  
پیچیده در هر برزن و هر جای  
قانون خلقت در بهار حسن  
سبزه و خس را می کند هم پای.

فصل بهاران، فصل روح انگیز  
مطرب غزل خوان، نغمه سحر آمیز  
ای خالق خرد و کلان ای دوست!  
از دام حسنت کی کنم پرهیز؟



## زیر یک سقف

«قسمت دوم»

فرزانه تقدیری

یکی از آن روزها با ناراحتی روبه پرهام گفتم: - پرهام، پولی که برای خرجی گذاشته بودی تموم شد. رنگش مثل گچ سفید شد و با تعجب گفتم: آخه مگه ما چه قدر خرج داشتیم. با تعجب گفتم: نمی دونم!

عصبانی از جا بلند شد و گفت: این طوری که نمیشه! معترض گفتم: منظورت چیه؟ پرهام سکوت کرد و من ادامه دادم: خوب به فکری کن! زمزمه وار گفت: فکر می کنی به فکر نیستم هر جا می رم یا نیاز ندارم یا حقوقش کمه! حق به جانب گفتم: خوب برو دنبال به کار دیگه! پرهام با صدای بلند گفت: چه کاری تو هم دلت خوشه آخه مگه من به جز رانندگی چی بلدم! با کتافه گفتم: حالا نمی خواد داد و بیداد راه بندازی! یادم نبود سواد درست حسابی هم نداری! حالا کاش رانندگی با به چیز دیگه هم بلد بودی بگو موتور سواری! عصبانی گفتم: ببخشید که نه مهندس من دکتر! سرمایه ای هم ندارم سوپر مارکتی ندارم، عرضه اش هم ندارم برم رو تریلی رانندگی! عصبانی از جا بلند شد و از خانه رفت. با شنیدن صدای محکم کوبیده شدن در از جا پریدم.

بغض گلویم را فشردم. آن شب بدون این که شام بخورم با چشمانی گریان به رخت خواب رفتم. فکر نمی گذاشت بخوام تجربه ای که تا به حال آن را نداشتم. دلم بر کشیده به سوی خانه کودکی ام، گرچه بدون مادرم احساس دل تنگی و خلا داشتم اما کم پیش می آمد شب ها را با گریه بخوابم! روز بعد پرهام با اعصاب خوردی به خانه آمد و گفت: بی انصافا انگار مال پدرشون خوردم خوب درست بگین نه! چی شده پرهام...

- هیچی بی انصاف فکر می کنه پشت میز نشسته دیگه دنیا رو گرفته هرچی پش التماس می کنم میگه جای خالی ندارم... با ناراحتی گفتم: حالا خودتو ناراحت نکن لابد نمی تونه کارگراشو بیکار کنه به خاطر تو... شایسته می خوام از مامانم پول قرض کنم. قلمم هوری ریخت و گفت: اما اون بی چاره همین پولی هم که داره برا خودش کافی نیست. جای این که کمک خرجش باشی می خوام ازش پول بگیرم. میگی چی کار کنم - نمی دونم می خوامی من برم جای تو دنبال کار. عصبانی داد زد: یا تو اصلا نمیشه حرف زد فقط سرزنش کردنو بلدی!

عصبانی داد زد: یا تو اصلا نمیشه حرف زد فقط سرزنش کردنو بلدی! تقصیرم را گرفتم و صبح به خانه پدری رفتم. مینو که حالا خودش هم داشت مادر می شد با خوشحالی با من روبوسی کرد و گفت: شایسته جان بیا، بیا دلم برات تنگ شده بود. وارد خانه که شدم بغض گلویم را فشردم. روی میز نشستم و گفتم: بابا چه طور؟ - اون هم خوبه، چی شده یادی از ما کردی؟ رفتم توی فکر و مینو بادیدن اوضاع روحیم کنارم نشست و گفت: شایسته، عزیزم چی شده انگار از چیزی ناراحتی؟! اشک چشمانم را تر کرد و بی اختیار گفتم: پرهام مدتی بیکار شده! همه اش باهم دعوا داریم. سر به زیر انداختم تا چشمانش را ببینم. مینو لفظه ای سکوت کرد و سپس گفت: رفته دنبال کار؟ همان طور که سرم پایین بود گفتم: هر روز میاد و به بیونه در میاره! دیگه خسته شدم! دستش را روی سرم گذاشت و گفت: نگران نباش شایسته جان! قطره اشکی از گونه ام پایین چکید و گفتم: اوادم از بابا به



### منتظر آثار و مطالب شما هستیم

لطفاً جهت چاپ آثار در این صفحه، مطالب خود را با خط خوانا (ترجیحاً تایپ شده)، با ذکر نام و نام خانوادگی، سن و تلفن تماس در یک روی کاغذ نوشته و به دفتر روزنامه ارسال نمایید. ضمناً مطالب ارسالی، برگشت داده نمی شوند.

کارشناس سرویس ادبی - هنری: محمدعلی اصلاح پذیر

